



University of Zanjan

The Journal of

Ethical Reflections

Vol. 2, Issue 3, Autumn, 2021, pp. 101-122.

Online ISSN: 2717-1159 / Print ISSN: 2676-4810

<http://jer.znu.ac.ir>

Original Research

Examining the Validity of Quinn's Cumulative Argument on the Ontological Proof of Theological Voluntarism

Alireza Yoosefzadeh,¹ Seyed Ahmad Fazeli²

Abstract

The re-reading of divine command theory in the last century has led to more defensible interpretations of this theory. Philip L. Quinn is one of the leading philosophers who tries to prove the ontological dependence of morality on God in Christianity. He claims that by separating the sphere of duties and values in morality, moral duties depend on divine command and moral values depend on the good nature of God. He uses a cumulative argument to substantiate this claim and by presenting four testimonies from the Christian tradition, he shows that Christianity supports the ontological dependence of morality on God. Devotional practice, gospel ethics, scriptural hermeneutics, and a theological theory are evidence that, according to Quinn, their aggregation has the potential to prove this claim. In this article, after a detailed explanation of Quinn's theory and his reasoning, it is analytically shown that Quinn's reason includes his claim. The central point in the critique is that the author accepts the validity of the cumulative argument and he does not seek to show the imperfection of each evidence alone; rather, by acknowledging that this evidence together can only prove the result, it will be shown that the result obtained in this cumulative argument is not in line with Quinn's claim. Quinn claims that morality is ontologically dependent on God, while his cumulative argument proves the principle of dependence, not the ontological form in particular.

Key words: Quinn, Theological Voluntarism, Cumulative Argument, Divine Command Theory.

Received: 10 Jan. 2022 | **Accepted:** 14 Feb. 2022 | **Published:** 19 Feb. 2022

1. Ph.D Student at Moral Philosophy, University of Qom, sali1001.110@gmail.com

2. Assistant professor, Department of Moral Philosophy, University of Qom.

ahmad.fazeli@gmail.com.



دانشگاه زنجان

فصلنامه تأملات اخلاقی

دوره دوم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۰، صفحات ۱۰۱-۱۲۲.

شاپا الکترونیکی: ۱۱۵۹-۲۷۱۷

شاپا چاپی: ۴۸۱۰-۲۶۷۶

مقاله پژوهشی

بررسی اعتبار استدلال انباشتی فیلیپ کوین بر اثبات وجودشناسانه اراده‌گرایی الهیاتی

علیرضا یوسف‌زاده^۱، سیداحمد فاضلی^۲

چکیده

بازخوانی مجدد نظریه امر الهی در سده اخیر سبب شده است که تقریرهای قابل دفاع‌تری از این نظریه ارائه شود. فیلیپ کوین یکی از فیلسوفان برجسته‌ای است که در آثار خود سعی دارد تا وابستگی وجودشناسانه اخلاق را به خدا در دین مسیحیت اثبات نماید. وی با تفکیک حوزه وظایف و ارزش‌های اخلاق ادعا می‌کند که وظایف اخلاقی به فرمان الهی و ارزش‌های اخلاقی به ذات خوب خدا وابسته هستند. وی برای اثبات این ادعا از یک استدلال انباشتی بهره می‌برد و با ارائه چهار شاهد از سنت مسیحی نشان می‌دهد که مسیحیت از وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا حمایت می‌کند. ماهیت عمل عبادی، اخلاق انجیل، هرمنوتیک کتاب مقدس و تبیین کلامی حاکمیت مطلق خدا شواهدی است که به عقیده کوین، تجمیع و انباشت آنها توانایی اثبات این ادعا را دارد. در این نوشتار پس از تبیین دقیق نظریه و استدلال کوین، با روشی تحلیلی، نشان داده خواهد شد که دلیل کوین اعم از مدعایش است. نکته محوری در نقد ارائه شده این است که نگارنده با پذیرش موجه و معتبر بودن استدلال انباشتی، به دنبال آن نیست که ناقص بودن هر یک از شواهد را به تنهایی نشان دهد؛ بلکه با پذیرش اینکه این شواهد تنها در کنار یکدیگر توانایی اثبات نتیجه را دارند، نشان داده خواهد شد که نتیجه‌ی اخذ شده در این استدلال انباشتی، مطابق با مدعای مطرح شده توسط کوین نیست. کوین مدعی است که اخلاق از منظر وجودشناسانه به خدا وابسته است؛ در حالی که استدلال انباشتی وی اصل وابستگی را به اثبات می‌رساند و نه نوع وجودشناسانه آن را به طور خاص.

واژگان کلیدی: فیلیپ کوین، اراده‌گرایی الهیاتی، استدلال انباشتی، نظریه امر الهی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۲۵ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰

۱. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، sali1001.110@gmail.com

۲. استادیار گروه فلسفه اخلاق دانشگاه قم، ahmad.fazeli@gmail.com

۱. مقدمه

مسئله وابستگی یا استقلال اخلاق نسبت به خدا در قدیمی‌ترین متون فلسفی موجود منعکس شده است. افلاطون در رساله اثیفرون، گفت و گوی کوتاهی را از استاد خویش سقراط با شخصی متألّه به نام اثیفرون نقل می‌کند. در این مکالمه، سقراط اثیفرون را با این پرسش مواجه می‌کند: «آیا چیزی که خوب است، بدان جهت که خوب است، محبوب خدایان است یا بدان جهت که محبوب خدایان است، خوب محسوب می‌شود؟» (Plato, 1997, p.9). در این پرسش، قدیمی‌ترین تقابل بین اخلاق دینی و اخلاق سکولار به نمایش گذاشته می‌شود. اگرچه به گفته وین‌رایت، استقلال اخلاق از دین نظریه‌ی غالب فیلسوفان یونان باستان و نیز فلاسفه‌ی پسا سقراطی و ارسطویی است (Wainwright, 2005, p.74)؛ اما به وضوح می‌توان دریافت که در قرون وسطی با حاکمیت کتاب مقدس، این اخلاق دینی است که گوی سبقت را از رقیب خویش می‌رباید و نظریه غالب این عصر لقب می‌گیرد.

در عصر جدید با کمرنگ شدن نقش دین، تا حد زیادی نظریه‌ی اخلاق دینی به دست فراموشی سپرده شد. ظهور دو نظام فلسفی کانتی و تفکرات مکتب فایده‌گرایی تأثیر به‌سزایی در این امر داشته است (پروویسی و اسکندری دامنه، ۱۳۹۸، ص ۱۵۸). تأثیر نظریه‌ی کانت در تغییر رویکرد در حوزه اخلاق تا حدی بارز است که برخی آن را با انقلاب کوپرنیکی مقایسه کرده‌اند (Silber, 2002, p.196). به عقیده‌ی کانت پیش از تشویق و تحذیر و یا تبشیر و تذیر خدا، انسان‌ها قادر به درک مفاهیم اخلاقی هستند. وی معتقد است که این درک برای فهم و به کارگیری خوبی در مورد خدا امری ضروری است. از این رو، باید توانایی به کار بستن خوبی برای خدا پیش از دستورات خدا وجود داشته باشد (Kant, 1964, p.76). بنابراین می‌توان این دوران را برخلاف قرون وسطی دوره‌ی حاکمیت اخلاق سکولار نامید.

برتری اخلاق سکولار بر اخلاق دینی نیز دیری نپایید و در سده‌ی اخیر با ظهور فیلسوفانی همچون رابرت آدامز، فیلیپ کوین، ویلیام جی. وین‌رایت و دیگران، پژوهش‌ها در رابطه با اخلاق دینی دوباره از سر گرفته شده است. این اندیشمندان با بازخوانی نظریه‌ی امر الهی سنتی، در صدد رفع نواقص آن برآمده‌اند و با تبیین‌هایی نو سعی در ارائه‌ی نظریه‌ای مقبول و منسجم از امر الهی نموده‌اند. نظریه‌ای که در برابر اعتراضات فراوانی که به سوی آن گسیل می‌شود یارای استقامت داشته باشد.

فیلیپ کوین^۱ از شخصیت‌های برجسته‌ی این جریان محسوب می‌شود که در مقالات متعددی به تبیین و دفاع از وابستگی اخلاق به خدا در دین مسیحیت پرداخته است. در این نوشتار سعی شده است تا با تمرکز بر نظرات این اندیشمند، تئوری جدید امر الهی وی در بوته نقد و بررسی قرار گیرد تا وجوه قوت و ضعف آن آشکار گردد. با توجه به اینکه کوین نظریه‌ی خویش را تنها در محدوده‌ی سنت مسیحی مطرح می‌کند، نقدهای ارائه شده در این نوشتار نیز، با پذیرش پیش فرض‌های الهیاتی مسیحی صورت گرفته است.

در بین معاصرین کویین، برد هوکر از جمله منتقدینی است که کویین به نقدهای وی توجه داشته و به پاسخ آنها پرداخته است. وی در مقالات متعددی به نقد آراء کویین اقدام نموده و گفتگوهای خوبی بین او و کویین شکل گرفته است. به عنوان نمونه، وی در مقاله‌ی «کادورث و کویین»^۱ به بررسی و انتقاد آراء کویین و مقایسه آن با نظرات کادورث اقدام نموده است. در مقابل نیز کویین در مقاله‌ی «اراده‌گرایی الهیاتی»^۲ به برخی از انتقادات او و کادورث پاسخ داده است. در بین اندیشمندان ایرانی مبسوط‌ترین پژوهشی که بر روی آراء کویین، توسط امیر قربانی صورت گرفته است. وی در پایان‌نامه ارشد خویش به مقایسه‌ی نظریه‌ی کویین با اشاعره پرداخته است. همچنین ایشان در مقاله‌ای دیگر به بررسی انتقادی نظریه‌ی کویین پرداخته است.^۳ نقدهایی که تا کنون بر کویین وارد شده است، همگی یا از سنخ مثال‌های نقضی در رد نظریه‌ی کویین هستند یا مبانی و پیش‌فرض‌های پذیرفته شده‌ی نظریه‌ی کویین را به چالش می‌کشند. همچنین برخی از انتقادات متناسب با فضای مسیحیت که کویین نظریه خویش را تنها در آن سنت ارائه می‌کند، نیست. در این نوشتار نقدی که بر دلیل انباشتی کویین وارده شده است، از هیچ‌یک از انواع پیش‌گفته نیست. در این مقاله سعی شده است که با پذیرش تمامی پیش‌فرض‌ها و مبانی کویین نشان داده شود که دلیل او با مدعایش تطابق ندارد. مدعای کویین به صورت تحلیلی از دو بخش تشکیل شده است: اول اینکه اخلاق به خدا وابسته است و دوم آنکه این وابستگی از سنخ وجودشناسانه است. این در حالی است که حتی با پذیرش تمامی مبانی و پیش‌فرض‌های او، دلیل وی، حداکثر، توان اثبات بخش اول از مدعاش را دارد و نسبت به بخش دوم ساکت است.

۲. تبیین نظریه کویین

پیش از تبیین نظریه‌ی کویین، تعریف مفاهیم پایه‌ای و نیز بیان پیش‌فرض‌های این نظریه ضروری است.

۲-۱. مفاهیم کلیدی در نظریه کویین

محمولات ناظر به ارزش اخلاقی، محمولات ناظر به وظیفه اخلاقی، اراده و فرمان خدا از بنیادی‌ترین مفاهیمی است که کویین در نظریه‌ی خویش از آنها بهره می‌گیرد. همچنین تبیین انواع وابستگی اخلاق به اراده‌ی الهی، از جمله عناصر کلیدی در این نظریه محسوب می‌شود. از این دو در ادامه به تعریف هر یک از این موارد پرداخته خواهد شد.

۲-۱-۱. محمولات ناظر به ارزش اخلاقی

کویین برخی از محمولات اخلاقی را که بیشتر جنبه توصیفی دارند، مانند: خوبی، بدی و ... محمولاتی ناظر به بیان

1. Brad Hooker. (2001), "Cudworth and Quinn". *Analysis*, Volume 61.

2. Philip. L. Quinn (2006) Theological Voluntarism, in: *The Oxford Handbook of Ethical Theory*, David Copp (ed.). New York: Oxford University Press.

۳. ر.ک. امیر قربانی، «اخلاق مبتنی بر دین: گزارش و بررسی نظریه اخلاقی فیلیپ کویین»، پژوهش‌های اخلاقی، سال دوم، شماره سوم،

ارزش‌های اخلاقی می‌داند. از نظر او این محمولات برای توصیف اعمال، اشخاص، آداب و رسوم و ... مورد استفاده قرار می‌گیرند (Quinn, 2006, p.71).

۲-۱-۲. محمولات ناظر به وظیفه اخلاقی

کویین برخی دیگر از محمولات اخلاقی را که بیشتر جنبه الزامی و توصیه‌ای دارند، مانند: باید، نباید، تعهد، وظیفه، الزام ... محمولاتی ناظر به وظایف اخلاقی به شمار می‌آورد. این محمولات تنها در رابطه با اعمال اختیاری به کار می‌روند (Quinn, 2006, p.71).

۲-۱-۳. اراده و فرمان خدا

کویین به‌طور واضح مراد خود را از اراده‌ی خدا بیان نکرده است؛ اما می‌توان از برخی عبارات وی مرادش را دریافت. کویین معتقد است که در اراده‌گرایی الهیاتی کار کردن با فرامین الهی، نسبت به کار کردن مستقیم با خود اراده الهی اولویت دارد. این بدان سبب است که تخلف اخلاقی از هر نظر برخلاف خواست خدا نیست. به عنوان مثال، وقتی فردی مرتکب قتل یک انسان بی‌گناه می‌شود، به‌طور قطع، یک تخلف اخلاقی صورت گرفته است. کویین معتقد است اگر این تخلف اخلاقی از هر نظر مخالف با اراده خدا بود، اساساً نباید تحقق پیدا می‌کرد؛ چرا که اگر خدا چیزی را به هیچ نحوی اراده نکرده باشد، آن شیء نباید وجود پیدا کند. بنابراین، اگر تخلفی اخلاقی تحقق پیدا می‌کند، بدان معناست که اراده‌ی خدا به تحقق آن تعلق گرفته است؛ به عبارت دیگر، اراده الهی انواعی دارد و زمانی که مخالفت اخلاقی شکل می‌گیرد، تنها با نوعی از اراده الهی مخالفت صورت می‌گیرد، نه با تمام انواع اراده‌ی خدا. از این روی باید نوعی از اراده‌ی الهی را تعیین کرد که اخلاق به آن وابسته است. تعیین این نوع از اراده‌ی الهی از طریق فرمان الهی بسیار ساده‌تر از دیگر طرق است. به همین دلیل از منظر کویین استفاده از فرمان الهی را در بحث حاضر اولویت دارد (Quinn, 2006, p.69). از سوی دیگر کویین معتقد است که فرمان الهی همواره با همان نوعی از اراده‌ی خدا که در بحث حاضر مهم است تطابق دارد (Quinn, 2006, p. 69). با کنار هم قرار دادن این دو مطلب می‌توان نتیجه گرفت که مراد از اراده‌ی خدا از منظر کویین، اراده‌ای است که به نحوی مرتبط با فرمان الهی است؛ اراده‌ای که همواره، فرمان الهی را می‌توان نمایان‌گر آن دانست. این ارتباط بین اراده‌ی الهی و فرمان او به حدی وثیق است که کویین نظریه‌ی خویش را در اراده‌گرایی الهیاتی، بر اساس فرمان الهی صورت‌بندی می‌کند.

با توجه به توضیحاتی که گذشت، می‌توان ادعا کرد که مراد از اراده‌ی خدا از منظر کویین همان نوعی از اراده است که در بین اندیشمندان مسلمان با نام اراده تشریحی شناخته می‌شود. اراده تشریحی همان اراده‌ای است که به تحقق فعل اختیاری از سوی شخص دیگر تعلق می‌گیرد (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۹۱ و ۹۲) و اغلب امر و نهی در پی آن خواهد آمد (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۴۸). به دیگر سخن، اراده‌ی تشریحی همان اراده‌ای است که منجر به قانون و ایجاد فرمان از سوی قانونگذار خواهد شد.

۲-۱-۴. انواع وابستگی اخلاق به خدا

شاید بتوان تمامی اقسام وابستگی اخلاق را به خدا در محورهای زیر خلاصه نمود:

وابستگی وجود شناسانه:^۱ مراد این است که واقعیت اخلاق به وجود خدا، اراده وی و اوامر و نواهی او گره خورده است؛ به گونه ای که با نبود اراده خدا واقعیتی برای اخلاق وجود ندارد (فناپی، ۱۳۹۵، ص ۹۳).

وابستگی معرفت شناسانه:^۲ بدان معناست که شناخت اخلاق وابسته با خداست و تنها از راه شناخت اراده او است که می توان شناخت اخلاقی پیدا کرد. به دیگر سخن، زمانی می توان به یک گزاره اخلاقی معرفت معتبر پیدا کرد که خدا از صدق و کذب آن گزاره به انسان ها خبر دهد. بدون آنکه خدا در مورد آن گزاره سخن بگوید نمی توان نسبت به صحت و سقم آن اظهار نظر کرد. لاهیجی معتقد است که تحصیل فضایل اخلاقی متوقف بر شناخت میزان تأثیر هر عمل بر نفس است و این شناخت مقدور بشر نیست و تنها خدای می تواند آن را به بشر تعلیم دهد (لاهیجی، ۱۳۷۲ ش، ص ۶۸۷).

وابستگی مفهومی یا زبان شناسانه:^۳ وابستگی اخلاق به خدا در سطح مفهومی بدان معناست که بدون وجود خدا و اوامر و نواهی او مفاهیم اخلاقی اساساً معنایی ندارند. مفهوم خوب، درست و ... به معنای مأمور به و مفهوم بد، نادرست و ... به معنای منهی عنه می باشد. به این نوع از وابستگی، وابستگی زبان شناسانه نیز گفته می شود (فناپی، ۱۳۹۵ ش، ص ۸۰).

وابستگی روان شناسانه:^۴ مراد این است که بدون وجود خدا انگیزه لازم برای زیست اخلاقی فراهم نیست، به عبارت دیگر تنها با وجود خداست که انسان ها متخلّقانه زندگی می کنند (فناپی، ۱۳۹۵، ص ۱۰۱).

وابستگی عقلانی:^۵ وابستگی عقلانی اخلاق به خدا بدین معناست که بدون پذیرفتن خدا و آموزه هایی که او درباره زندگی پس از مرگ و پاداش و مجازات اخروی دارد، تعهد اخلاقی، مراعات حقوق و وظایف اخلاقی کاری نامعقول است (فناپی، ۱۳۹۵، ص ۱۱۱).

۲-۲. پیش فرض های نظریه کویین

پیش فرض های نظریه کویین را می توان به صورت زیر جمع بندی نمود:

۲-۲-۱. تطابق فرمان الهی با اراده او

همانطور که پیش تر نیز اشاره شد، از منظر کویین فرمان خدا با اراده او تطابق دارد؛ به این معنا که اگر به چیزی امر

1 . existential dependence
 2 . epistemological dependence
 3 . linguistic - conceptual dependence
 4 . psychological dependence
 5 . rational dependence

کرده است آن را می‌خواهد و اگر چیزی را منع نموده است آن را نمی‌خواهد. وی می‌نویسد:

من نمی‌توانم دائماً بگویم که، اگرچه خدا به ابراهیم دستور داد تا اسحاق را قربانی کند، اما ابراهیم هرگز ملزم به انجام این کار نشد، زیرا خدا هرگز نخواست که ابراهیم اسحاق را قربانی کند (Quinn, 2006, p. 69).

۲-۲-۲. تفکیک بین دو حوزه وظیفه و ارزش

دیگر نکته قابل تأمل در اندیشه‌ی کویین که در حقیقت برگرفته از آدامز است (Adams, 1999, p.252)، تفکیک بین دو حوزه‌ی وظیفه‌شناسی^۱ و ارزش‌شناسی^۲ در اخلاق است. حوزه‌ی وظیفه‌شناسی که تنها بخشی از اخلاق محسوب می‌شود، یک مجموعه از الزامات، مجوزها و ممنوعیت‌های حاکم بر اقدامات و اعمال است. به عقیده‌ی کویین در این حوزه سه مفهوم اساسی وجود دارد: درست^۳، نادرست (اشتباه)^۴، وظیفه (الزام)^۵. از منظر کویین درست مفهومی پایه‌ای و غیر قابل تعریف است. دو مفهوم دیگر، یعنی نادرست (اشتباه) و وظیفه (الزام)، را می‌توان بر اساس مفهوم درست معنا کرد. نادرست یا اشتباه هر کاری است که درست نباشد و الزام (وظیفه) هر عملی است که انجام ندادن آن نادرست باشد (Quinn, 2006, p.70).

دیگر حوزه‌ای که در اخلاق وجود دارد، حوزه ارزش‌شناسی است. در این بخش از اخلاق، مفاهیم اساسی خوبی و بدی است. علاوه بر اینکه محمول‌های مورد استفاده در این حوزه با حوزه وظیفه‌شناسی متفاوت است، موضوع‌های این حوزه نیز نسبت به حوزه وظیفه‌شناسی گسترده‌تر است. در این بخش چیزهای بسیاری غیر از اعمال، مانند: افراد، عادات، انگیزه‌ها و...، به خوب یا بد متصف می‌شوند (Quinn, 2006, p.71).

با توضیحات پیشین می‌توان دریافت که حوزه‌ی ارزش‌شناسی با قلمرو وظیفه‌شناسی کاملاً منطبق نیست. با تمرکز بر روی اعمال می‌توان عملی را یافت که از منظر ارزشی مباح است؛ اما از منظر وظیفه‌ای لازم است و یا عملی که از منظر ارزشی بد است؛ اما از منظر وظیفه‌ای درست؛ به عنوان مثال، در مواردی که فرد مجبور به انتخاب بین دو روش بد هست، انتخاب مجاز فرد آن روش بدی است که شر کمتری داشته باشد. انتخاب آن روش و عمل بر اساس روش از منظر وظیفه‌شناسانه آن درست و شاید در برخی موارد لازم است؛ اما از منظر ارزش‌شناسانه همچنان بد است. بنابراین، اخلاق این امکان را دارد که گزارش‌های جداگانه‌ای از وظیفه‌شناسی و ارزش‌شناسی ارائه دهد (Quinn, 2006, p.71).

۳-۲. تبیین اصل نظریه

پس از روشن شدن مفاهیم کلیدی و پیش‌فرض‌های نظریه کویین، می‌توان نظریه را تبیین نمود. کویین با تفکیک بین

- 1 . deontology
- 2 . axiology
- 3 . right
- 4 . wrong
- 5 . obligatory

حوزه وظیفه و ارزش در اخلاق، وجود وظایف اخلاقی را وابسته به فرمان الهی می‌داند، به گونه‌ای که بدون وجود فرامین الهی که در حقیقت نمایان‌گر اراده خدا هستند، وظیفه‌ای اخلاقی برای انسان‌ها وجود نخواهد داشت. وی سه مفهوم اساسی حوزه وظیفه شناسی (یعنی درستی، نادرستی و وظیفه) را به اراده خدا وابسته می‌داند. وی با کمک از ویرنگا (Wierenga, 1989, p. 217) اصول خویش را چنین فرمول‌بندی می‌کند و می‌نویسد:

P1: برای همه اقدامات A :

- A اخلاقاً درست است اگر و فقط اگر خدا دستور ندهد که A انجام نشود.
- اگر A اخلاقاً درست است، آنچه که A را اخلاقاً درست (مجاز) می‌کند این است که چنین نیست که خداوند دستور داده است که A انجام نشود.

P2: برای همه اقدامات A :

- A اخلاقاً اشتباه است اگر و فقط اگر خدا دستور دهد که A انجام نشود.
- اگر A اخلاقاً اشتباه است، آنچه که A را اخلاقاً اشتباه می‌کند این است که خداوند دستور داده است که A انجام نشود.

P3: برای همه اقدامات A :

- A اخلاقاً لازم است اگر و فقط اگر خدا دستور انجام A را بدهد.
- اگر A اخلاقاً لازم است، آنچه A را اخلاقاً لازم می‌کند، فرمان خدا برای انجام A است (Quinn, 2006, p.72-73).

بدین ترتیب مفاهیم حوزه وظایف اخلاقی را بر خلاف مفاهیم حوزه ارزشی اخلاق کاملاً وابسته به اراده الهی می‌داند. اگرچه وی مفاهیم حوزه ارزش‌شناسی، مانند: خوبی و بدی، را مستقل از اراده‌ی خدا می‌داند، اما آنها را نیز به صورتی دیگر وابسته به خدا می‌داند. وی با اقتباس از آلستون و آدامز «خوبی» را وابسته به ذات خدا می‌داند. آلستون می‌نویسد:

خداوند در سنجش‌های (اخلاقی) نقشی را ایفا می‌کند که معمولاً توسط عینیت‌گرایان در مورد ارزش، به ایده‌ها یا اصول افلاطونی اختصاص داده می‌شود. عشق ورزیدن به دلیل وجود یک اصل کلی افلاطونی خوب نیست، بلکه به این دلیل خوب است که خداوند که عالی‌ترین معیار نیکی است، صفت عشق را دارا است (Alston, 1990, p. 319).

از منظر آلستون این امری عجیب و جدید نیست که یک ذات معیار چیزی قرار بگیرد. وی برای آنکه این غرابت را از بین ببرد، مفهوم «طول» را مثال می‌زند. معیار طول، متر است؛ اما متر یک اصل کلی افلاطونی و یا ارسطویی نیست؛ بلکه یک میله خاص فلزی در پاریس است (Alston, 1990, p. 320). بنابراین این مطلب امری غریب نیست که یک ذات، معیار چیزی قرار گیرد. در رابطه با ارزش‌های اخلاقی هم همین‌گونه است. تطابق با یک ذات تعیین می‌کند که چیزی خوب یا بد باشد و آن ذات خداوند است. البته آلستون به این نکته توجه دارد که خدا به عنوان معیاری برای خوبی، همچون یک میله فلزی به عنوان معیاری برای طول، امری اعتباری نیست؛ به تعبیر دیگر، این به قرارداد انسان‌ها بستگی ندارد که خدا را به عنوان

معیار خوبی انتخاب کنند یا موجودی دیگر را به عنوان این معیار برگزینند (Quinn, 2006, p. 77).

نکته‌ی اخیر در نظریه‌ی آلتون این سؤال اساسی را پیش می‌کشد که اگر خوبیِ خدا یک امر واقعی و غیر اعتباری است، این خوبیِ خدا چگونه شناخته می‌شود؟ اگر قرار باشد خوبی بر اساس رفتار و اعمال خدا به او اسناد داده شود، در این صورت، باید معیاری غیر از ذات خدا وجود داشته باشد که روشن نماید که کدامیک از اعمال خوب هستند تا بتوان به واسطه‌ی صدور آنها از خدا، وی را متصف به خوبی کرد. اگر چنین باشد، بدین معناست که معیاری برای خوبی غیر از ذات خدا وجود دارد و این مخالف با نظریه‌ی آلتون خواهد بود. آدامز که به نیکی به این اشکال توجه دارد، برای برون رفت از این اشکال، خوبی را از ویژگی‌های ذاتی خدا می‌داند. به دیگر سخن، خوبی از طریق بررسی کیفیت رفتارهای خدا به خدا اسناد نمی‌شود، بلکه همچون صفات ذاتی همواره با ذات خدا همراه است. البته آدامز در نهایت توضیح نمی‌دهد که خوبیِ خدا به چه معناست و دقیقاً به چه صورت فهمیده می‌شود؛ بلکه ادعا می‌کند که به دلیل متعالی بودن خدا درک این خوبی برای انسان‌ها بسیار دشوار و چالش برانگیز است (Adams, 1999, p. 52). در نهایت، باید گفت که در این نظریه خوبیِ خدا تا حد بسیاری راز آلود باقی می‌ماند.

بنابر آنچه گذشت کویین معتقد است که اخلاق کاملاً وابسته به خداست؛ به این صورت که الزامات اخلاقی وابسته به اراده خدا و فرامین وی و ارزش‌های اخلاقی وابسته به ذات خوب خداوند است. خوبیِ ذات خدا نیز همان عنصری است که سبب محدود کردن اوامر و نواهی او می‌شود؛ به گونه‌ای که دغدغه‌ای نسبت به صدور فرامین غیر اخلاقی از سوی خدا باقی نمی‌ماند (Quinn, 2006, pp. 68-73, 76-78). البته توجه به این نکته ضروری است که کویین تصریح می‌کند که نظریه وی ادعایی در بعد معرفت‌شناختی ندارد و بر همین اساس می‌توان گفت که وی وابستگی اخلاق را به خدا از نوع وابستگی وجودشناسانه می‌داند (Quinn, 2006, p. 79).

۳. بیان استدلال کویین

کویین برای اثبات ادعای خود مبنی بر وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا در دین مسیحیت به یک استدلال انباشتی روی می‌آورد (Quinn, 2006, p. 64). برای تبیین بهتر دلایل کویین ابتدا توضیحی مختصر پیرامون استدلال انباشتی ارائه و سپس به متن استدلال کویین پرداخته خواهد شد.

۳-۱. استدلال انباشتی

استدلال انباشتی یا براهین مبتنی بر تجمیع قرائن^۱ گونه‌ای از استدلال است که مدعا را از طریق تجمیع شواهدی هر یک در جای خود توانایی اثبات مدعا را ندارند اثبات می‌کند. این نوع از استدلال که به «برهان از طریق کثرت برهان» نیز

1 . the cumulative case argument or apologetics cumulative case

معروف است،^۱ در حقیقت یک استدلال تجمیعی است است. در شرایطی که پذیرفتن هر استدلال یا شاهد به تنهایی ممکن است ناقص باشد و توانایی اثبات نتیجه را نداشته باشد، می توان با در نظر گرفتن مجموع آنها به نتیجه قوی تری دست یافت به گونه ای که به جای اثبات نتیجه به صورت قطعی، می توان به نتیجه ای رسید که احتمال درستی آن بیشتر از نادرستی آن است (Ron J. & Bigalke Jr. 2011). معمولاً از این استدلال در اثبات وجود خدا بهره برده می شود (مایکل پتر سون و همکاران، ۱۳۸۳ش، ص ۱۶۷) و خدا باوران مطرحی همچون سوئین برن اینگونه به وجود خدا معتقد شده اند (سوئین برن، ۱۳۹۷، ص ۳۶۳-۳۶۵).

گروهی از اندیشمندان اصولی نیز از همین روش برای استنباط مسائل فقهی بهره می برند. این روش اخیراً با نام «تراکم ظنون» در بین اندیشمندان اصولی شهرت یافته است. تراکم ظنون به این معناست که با تجمیع ظنون ضعیف تر که هر یک به تنهایی حجیت ندارند، می توان به مرتبه ای بالاتر از معرفت دست یافت که از نصاب حجیت برخوردار است. در این شیوه تنها نمی توان از ادله معلوم الکذب در فرایند استنباط بهره برد؛ اما ادله ای کذبشان ثابت نشده باشد، حتی اگر احتمال تطابق آنها ضعیف باشد، فرایند استنباط اثرگذار خواهند بود (خطیبی، ۱۳۹۸، ص ۹). در دانش اصول مباحثی همچون حجیت خبر متواتر، اجماع، شهرت فتوایی و... از جمله مباحثی است که در آنها از روش تراکم ظنون به عنوان یکی از وجوه، برای اثبات حجیت سخن به میان آمده است (صدر، ۱۴۳۵، ج ۲، ص ۱۳۵-۱۵۱).

کوبین نیز از همین روش برای اثبات مدعای خویش مبنی بر وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا بهره می گیرد و استدلالی انباشته را با چهار شاهد اقامه می کند. وی با تشبیه چهار شاهد استدلال خویش به چهار پایه یک صندلی، بیان می کند که همانگونه که هر یک از پایه های یک صندلی توانایی نگه داشتن آن را ندارد، هر یک از شواهد ارائه شده نیز به تنهایی توانایی آن را ندارد که اثبات نماید نگرش دینی از وابستگی اخلاق به اراده خدا حمایت می کند. بر همین اساس وی معتقد است که در کنار هم دیدن این شواهد می تواند به روشنی نشان دهد که چگونه یک دین از وابستگی اخلاق به اراده خدا حمایت می کند (Quinn, 2006, p.64). در ادامه به ارکان چهارگانه استدلال کوبین اشاره شده است.

۳-۲. ارکان استدلال کوبین

کوبین از چهار شاهد در سنت مسیحی برای اثبات نظریه خویش بهره می برد.

۳-۲-۱. عمل عبادی

رکن اول استدلال کوبین برآمده از تصویری است که در سنت مسیحی نسبت به ماهیت عمل عبادی^۲ وجود دارد. با اندک کاوشی در سنت مسیحی می توان به اهمیت تطابق با اراده الهی در اعمال عبادی این دین پی برد. می توان ادعا

1. argument from the abundance of arguments
2. devotional practice

کرد که از منظر مسیحیان یک عمل، زمانی معنوی و عبادی به حساب می‌آید که با اراده الهی مطابق باشد. در داستان‌هایی که از قدیسان و رهبران معنوی مسیحی نقل شده است این امر بسیار مشهود است تا جایی که بزرگان مسیحی معتقدند که انسانها زمانی در بهترین حالت خود هستند که در همه چیز تسلیم اراده‌ی خدا باشند (Mouw, 1990, p.5). البته این احساس انطباق با اراده خدا فقط راهبان و قدیسان مسیحیان یافت نمی‌شود؛ بلکه این مضمون در ادعیه و سرودهای مورد استفاده در بین عموم جامعه مسیحی، نیز یافت می‌شود (Idziak, 2010, pp.587-588).

به عقیده‌ی کوبین ضرب المثل قدیمی: «قانون عبادت، قانون اعتقاد است»^۱ اشاره به عمق ارتباط عمل عبادی با اراده الهی دارد (Quinn, 2006, p. 65). این یک شعار در سنت مسیحی است و مراد از آن این است که دعا و اعتقاد از یکدیگر جدایی ندارند و عبادت از الهیات متمایز نیست. بر اساس آنچه گذشت در سنت مسیحی بر تطبیق اراده انسان با اراده خدا تأکید بسیاری شده است و نظریه وابستگی اخلاق به اراده الهی همین مطلب را در فرا اخلاق مورد تأکید قرار می‌دهد. به همین دلیل پذیرش وابستگی اخلاق به اراده الهی می‌تواند کاملاً با این تلقی موجود بین مؤمنان مسیحی هماهنگ است.

۳-۲-۲. اخلاق انجیل^۲

دومین رکن از ارکان استدلال کوبین ریشه در مؤلفه‌ای دارد که در انجیل به عنوان اساسی‌ترین رکن اخلاق مسیحی معرفی می‌شود. با اندک کاوشی عهد جدید می‌توان دریافت که «عشق»^۳ اساسی‌ترین رکن اخلاق است. در ادامه به نمونه‌هایی از این موارد اشاره شده است.

در فصل بیست و دوم از **انجیل متی** آنگاه که شخصی از فریسیان به قصد امتحان حضرت عیسی از وی می‌پرسد که بزرگترین حکم شریعت چیست، وی چنین پاسخ می‌دهد:

عیسی وی را گفت: یَهُوَه، خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی ذهن خود دوست بدار. این است حکم اول و اعظم. و دوم مثل آن است، همسایه خود را مثل خود دوست بدار. بدین دو حکم تمام تورات و صحف انبیا متعلق است (انجیل متی، فصل ۲۲، آیه ۳۷-۴۰).

در فصل دوازدهم از **انجیل مرقس** کاتبی همین پرسش را مطرح می‌کند و حضرت عیسی پاسخی مشابه را بیان می‌کند. در انجیل مرقس آمده است:

و یکی از کاتبان چون مباحثه ایشان را شنیده و دید که ایشان را جواب نیکو داد پیش آمده و از او پرسید که اول همه احکام کدام است؟ عیسی او را جواب داد که اول همه احکام این است که -بشنو ای اسرائیل- خدای ما یَهُوَه

1 . lex orandi lex credendi
2 . gospel ethics
3 . agape

واحد است. و یهوه، خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما که اول از احکام این است. و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو حکمی نیست. کاتب وی را گفت: آفرین ای استاد نیکو گفتمی زیرا خدا واحد است و سوای او دیگری نیست و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن از همه قربانی‌های سوختنی و هدایا افضل است (انجیل مرقس، فصل ۱۲، آیه ۲۸-۳۳).

در فصل دهم از **انجیل لوقا** نیز گزارش شده است که یکی از فقها به امتحان از حضرت عیسی درباره راز زندگی جاودانه می‌پرسد و حضرت عیسی عشق به خدا و محبت به همسایه را به عنوان دو رکن اساسی در زندگی جاودانه برمی‌شمرد (انجیل لوقا، فصل ۱۰، آیه ۲۵-۲۷). همچنین در **انجیل یوحنا** که در آن آخرین سخنرانی حضرت عیسی گزارش شده است چنین آمده است: «فرمان من به شما این است که به یکدیگر را عشق بورزید» (انجیل یوحنا، فصل ۱۵، آیه ۱۷).

در تمام گزارشات بیان شده عشق که اساسی‌ترین رکن در زندگی اخلاقی یک انسان مؤمن است، در قالب یک فرمان از سوی حضرت عیسی ظاهر می‌شود. این نکته آنگاه که در کنار آموزه‌ی تثلیث قرار بگیرد می‌تواند شاهی بر وابستگی اخلاق به اراده الهی باشد. بر اساس آموزه‌ی تثلیث عیسی، خدای پسر است و به طبع، فرمان وی فرمان خدا خواهد بود. بر همین اساس فرمان به عشق ورزیدن فرمان خدا و مطابق با اراده وی است. این بدان معناست که اساسی‌ترین رکن اخلاق انجیل وابسته به اراده خدا است و می‌توان ادعا کرد که اخلاق انجیل به طوری واضح از اراده‌گرایی الهیاتی حمایت می‌کند (Quinn, 2006, pp. 65-66).

۳-۲-۳. هر مونیگ کتاب مقدس^۱

دیگر رکن استدلال کوبین به نحوه‌ی تفسیر برخی از داستان‌های چالش برانگیز کتاب مقدس مرتبط می‌شود. در کتاب مقدس به کرات می‌توان داستان‌هایی را یافت که در آن بی‌اخلاقی‌های آشکاری از پیامبران و نیز فرمان به امور خلاف اخلاق گزارش شده است. این امور نه تنها مخالف شهودهای اخلاقی انسان‌هاست بلکه با فرامینی که خداوند در سفر خروج و تثنیه در قالب ده فرمان بیان کرده است نیز مغایرت دارد (عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۲۰، آیه ۱-۱۷ و سفر تثنیه، فصل ۵، آیه ۶-۲۱). کوبین به سه مورد از پر تکرارترین این موارد اشاره می‌کند.

اولین مورد مرتبط به داستان حضرت ابراهیم و فرزندش اسحاق است؛ آنگاه که خداوند به ابراهیم دستور می‌دهد تا فرزندش اسحاق را قربانی کند. در فصل بیست و دوم از سفر پیدایش چنین آمده است:

و این چنین شد بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت: ای ابراهیم! عرض کرد: لبیح. گفت: اکنون پسر خود را که یگانه (فرزند) توست و او را دوست می‌داری یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو و او

را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم برایم قربانی کن و بسوزان (عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۲۲، آیه ۱-۲).

پر واضح است که خواستن و فرمان دادن به قربانی شدن فردی بی‌گناه امری خلاف شهودات اخلاقی و مغایر با فرمان به احتراز از قتل در لیست ده فرمان است. جالب اینجاست که این امر توسط حضرت ابراهیم به طور کامل پذیرفته می‌شود و او بدون هیچ اعتراضی به قتل فرزند خویش مبادرت می‌کند (عهد عتیق، سفر پیدایش، فصل ۲۲، آیه ۳-۱۰). به دیگر سخن، می‌توان این را یک بی‌اخلاقی دیگر از حضرت ابراهیم تلقی کرد که به یک فرمان خلاف اخلاق راضی شده و نه تنها با آن هیچ‌گونه مخالفتی نمی‌کند بلکه با طیب نفس به انجام آن مبادرت می‌نماید.

دومین موردی که کوبین بدان استناد می‌کند در سفر خروج گزارش شده است. در فصل یازدهم از سفر خروج خداوند فرمان می‌دهد که بنی اسرائیل زیورآلات همسایگان فرعون خویش را از ایشان بگیرند (عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۱۱، آیه ۲). این فرمان بر اساس گزارشی که در فصل دوازدهم از سفر خروج بیان می‌شود، نوعی فرمان به غارت است (عهد عتیق، سفر خروج، فصل ۱۲، آیه ۳۵-۳۶).

آخرین شاهدی که کوبین بدان اشاره می‌کند امر خداوند به هوشع نبی است که به وی دستور می‌دهد که زنی زناکار و شوهردار را برای خویش برگزیند و به او همانند عشق خدا به بنی اسرائیل عشق بورزد (عهد عتیق، کتاب هوشع، فصل ۱، آیه ۲ و فصل ۳، آیه ۱).

با اینکه در بدو امر به بی‌اخلاقی‌های واضحی در این داستان‌ها فرمان داده می‌شود، اما آنچه کوبین در صدد استفاده از آن در مسیر استدلال خویش است صرف این گزارشات نیست. کوبین می‌خواهد از تفاسیری که نسبت به این گزارشات توسط مفسرین کتاب مقدس ارائه شده است، در استدلال خویش بهره‌برد. وی در این مسیر از تفسیر توماس آکویناس بهره می‌برد (Quinn, 2006, pp. 66-67). آکویناس برای حل مشکل در سه مورد پیش گفته آنها را چنین تفسیر کرده است:

وقتی بنی اسرائیل به فرمان خدا غنائم مصریان را بردند، این دزدی نبود، چون به حکم خدا بر آنها بود. همچنین هنگامی که ابراهیم به قتل پسرش رضایت داد، به قتل رضایت نداد، زیرا قرار بود فرزندش به فرمان خداوند که صاحب حیات و مرگ است کشته شود. زیرا او کسی است که به خاطر گناه پدر و مادر اول ما، مجازات مرگ را بر همه انسان‌ها اعم از خداپرست و فاسق وارد می‌کند و اگر کسی به حکم الهی مجری آن حکم باشد او دیگر قاتل نخواهد بود. و نیز هوشع با گرفتن زن فاحشه یا زناکار، نه گناه فحشا و نه زنا را مرتکب نشد زیرا وی با کسی ازدواج کرد که به فرمان خدا از آن او بود، همان‌خدایی که نویسنده اصل حقوقی ازدواج است (Aquinas, Summa Theologiae I-II, L.100, C.9).

آنچه از این تفسیر و تفاسیر مشابه آن به وضوح قابل استنباط است، این است که در تمامی این موارد فرمان الهی تفاوت‌های اخلاقی را رقم زده است. به دیگر سخن، مفسرین معتقد شده‌اند که تمامی این بی‌اخلاقی‌ها با وجود فرمان خدا

توجیه پذیر است و پس از وجود فرمان خدا دیگر نمی‌توان آنها را کارهای نادرست نامید. کوین معتقد است، این گونه تفاسیر نشان می‌دهد که دین پژوهان مسیحی مدافع وابستگی اخلاق به دین و اراده الهی هستند (Quinn, 2006, p. 67). با در نظر گرفتن اینکه تلقی مفسران کتاب مقدس و دین پژوهان مسیحی از جایی غیر از منابع دینی برایشان حاصل نشده است، می‌توان این نوع تفسیر را شاهد دیگری بر صدق این دانست که دین مسیحیت از وابستگی اخلاق به اراده الهی حمایت می‌کند.

۳-۲-۴. یک نظریه الهیاتی: آموزه حاکمیت الهی در دین مسیحیت

آخرین رکن استدلال کوین آموزه حاکمیت الهی در دین مسیحیت است. بر اساس این آموزه، خداوند ارباب جهان هستی است به این معنا که هر چیزی غیر از خدا به او وابسته و تحت کنترل او است. در دین مسیحیت حاکمیت خداوند آنچنان گسترده است که نه تنها چیزهای موجود بلکه حوادث محتمل هم تحت حاکمیت او قرار می‌گیرد.

کوین معتقد است که اگر الهیات مسیحی بتواند حاکمیت الهی را از قلمرو واقعی وجود و رویدادهای احتمالی به حوزه اخلاق نیز گسترش دهد، وحدت نظری بیشتری خواهد یافت. وی می‌گوید اگر بتوان این بسط را به اندازه کافی پیش برد، نتیجه آن دست‌یابی به الهیاتی است که از سادگی و انسجام برخوردار است. از آن روی که وحدت و سادگی فضایل معرفت‌شناسانه مهمی هستند، مسیحیان می‌توانند از گسترش حاکمیت به حوزه اخلاق به نیکی حمایت نمایند و آن را در نظریه الهیاتی خود بپذیرند؛ البته به این شرط که مجبور نباشند در قبال آن هزینه نامعقولی را متقبل نشوند. به دیگر سخن، اگر بتوان به اشکالات وارده بر شمولیت حاکمیت خدا در حوزه اخلاق پاسخ معقول داد، اتخاذ اراده‌گرایی الهیاتی سبب افزایش وحدت و سادگی نظریه الهیات مسیحی خواهد شد و این یک اولویت نظری محسوب می‌شود. از این رو، می‌توان ادعا کرد که الهیات مسیحی به همراه مطلوبیت سادگی و وحدت نظری از منظر معرفت‌شناسانه، تا حدی از اراده‌گرایی الهیاتی حمایت می‌کنند.

۴. بررسی اعتبار استدلال کوین

اکنون و پس از روشن شدن دقیق مدعا و استدلال کوین در دفاع از نظریه خویش، می‌توان با رویکردی انتقادی به آن نگرست و آن را در بوته تحلیل قرار داد تا عیار صحت و اعتبار آن مشخص گردد. این نگرش انتقادی از درون دین مسیحیت صورت خواهد پذیرفت، چرا که کوین ادعای خویش را به سنت مسیحی محدود نموده است.

۴-۱. بی دلیل بودن ادعای کوین

کوین تنها شخصی نیست که برای اثبات ادعای خویش از دلیل انباشتی استفاده می‌کند. همانطور که پیشتر نیز اشاره شد بسیاری از فیلسوفان دین برای اثبات وجود خدا از این روش بهره برده‌اند. همچنین در دانش اصول تبیین حجیت

برخی از ادله بر پایه تراکم ظنون و انباشت ادله صورت گرفته است. با این حال گروهی از اندیشمندان اصل اعتبار دلیل انباشتی را به چالش کشیده‌اند و در اعتبار چنین روشی تردید دارند.

در دنیای غرب می‌توان از آنتونی فلو به عنوان یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های مخالف با اعتبار دلیل انباشتی نام برد. فلو معتقد است که نمی‌توان پذیرفت که مجموعه‌ای از استدلال‌هایی که هر یک به طور جداگانه ناقص هستند، آنگاه که با هم جمع می‌شوند به ناگاه، از اعتبار چشمگیری برخوردار شوند، به گونه‌ای که توانایی اثبات مدعا را داشته باشند. وی معتقد است استفاده از دلیل انباشتی همانند آن است که شخصی گمان کند که تعدادی از سطل‌هایی که هر یک سوراخ هستند و نشی دارند (و به تبع از آب خالی هستند) آنگاه که در کنار هم قرار گیرند می‌توانند مقدار زیادی آب را در خود جای دهند. وی تصریح می‌کند که روش علمی آن است که اعتبار هر استدلال به طور جداگانه در نظر گرفته شود و بررسی شود که آیا توانایی اثبات مدعا را دارد یا نه (Flew, 1966, p.141).

در بین اندیشمندان مسلمان گاه از مرحوم خویی به عنوان یکی از مخالفین اعتبار دلیل انباشتی یاد می‌شود (خطیبی، ۱۳۹۸ش، ص ۱۶). به شمار آوردن مرحوم خویی در زمره مخالفین دلیل انباشتی ریشه در مخالفت وی با دو امر مشهور دارد، یکی جبران ضعف سند روایت به واسطه عمل مشهور (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۷۹) و دیگری تضعیف شدن یک روایت صحیح‌السند به واسطه عمل مشهور (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۲۸۰) که مرحوم خویی منکر هر دو می‌باشد و معتقد است که قرار گرفتن شهرت در کنار روایت مانند قرار گیری سنگ در کنار انسان است. مراد وی نیز این است که شهرتی که خود از نصاب حجیت برخوردار نیست نه در ایجاد حجیت و نه در سلب آن اثر گذار نخواهد بود (خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶).

اگر اعتبار دلیل انباشتی به چالش کشیده شود، اشکال اساسی به نظریه کوبین این خواهد بود که ادعای وی با دلیل معتبری حمایت نمی‌شود و به تعبیر منطقی ادعای بدون دلیل است. در چنین شرایطی تئوری کوبین یک نظریه‌ای است که نه دلیلی بر اثبات آن وجود دارد و نه رد آن، و تنها نظریه‌ای منسجم است که از تناقض درونی رنج نمی‌برد. این بدان جهت است که کوبین غیر از دلیل انباشتی مطرح شده، دلیل دیگری بر اثبات نظریه خویش اقامه نکرده است. بر همین اساس نظریه کوبین در بوته امکان قرار می‌گیرد و مادامی که دلیلی بر اثبات آن یافت نشود قابل پذیرش نخواهد بود. این بیشترین حمایتی است که در فرض انکار اعتبار دلیل انباشتی، می‌توان از نظریه کوبین داشت.

اما از منظر نگارنده نقد پیشین تمام نیست و دلیل انباشتی از منظر معرفت‌شناسانه طریقی معتبر و موجه می‌باشد. انسان‌ها در بسیاری از عرصه‌های علمی از تجمیع شواهد و قرائن برای دست‌یابی به معرفت صادق و موجه بهره می‌برند. اساساً معرفت‌های مبتنی بر آزمایش و استقراء بر پایه تجمیع شواهد و قرائن شکل می‌گیرد (خطیبی، ۱۳۹۸ش، ص ۱۲). دانش تاریخ برای دست‌یابی به معرفت‌های موجه راهی را جز تجمیع شواهد و قرائن در برابر خود نمی‌بیند (Mitchell,

51, p. (1978). به دست آمدن درجه‌ای بالاتر از معرفت از طریق معرفت‌هایی با درجه پایین‌تر و نیز کاهش احتمال خطا در شواهد تجمیع شده نسبت به هر یک از شواهد به تنهایی، هم امری وجدانی است و هم با محاسبات ریاضی کاملاً قابل اندازه‌گیری است. شهید صدر در دانش اصول در تبیین حجیت خبر متواتر شهید این محاسبات را بیان کرده است (صدر، ۱۴۳۵، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۴۹). وی همچنین در تبیین اصول منطقی استقراء از همان محاسبات بهره می‌گیرد و پایه‌ای منطقی برای استقراء ایجاد می‌کند (صدر، ۱۴۲۴، صص ۱۶۳، ۱۶۸، ۲۴۶، ۴۳۰). اگرچه نظریه شهید صدر توسط برخی از اندیشمندان مورد مناقشه قرار گرفته است؛ اما حتی منتقدین وی هم به این امر معترف هستند که از انباشت شواهد می‌توان به معرفت موجه دست یافت (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۳۷۰).

باید توجه داشت که دلیل انباشتی در چه دانش و بحثی مورد استفاده قرار می‌گیرد. پر واضح است که اعتقاد به معتبر بودن دلیل انباشتی به معنای مجاز بودن بهره بردن از آن در تمامی علوم نیست. روشن است که استفاده از دلیل انباشتی در برخی از علوم همچون ریاضیات، طریقی معتبر برای حل مسائل آن علم نخواهد بود. اعتقاد به اعتبار دلیل انباشتی بدان معناست که در برخی علوم می‌توان از آن بهره برد. همچنین برخی منتقدین دلیل انباشتی به طور مطلق اعتبار و حجیت آن را مورد خدشه قرار نمی‌دهند و تنها در حوزه‌ای خاص اعتبار آن را نمی‌پذیرند؛ به بیان دیگر، این که در کدام دانش‌ها استفاده از دلیل انباشتی، روشی معتبر برای حل مسائل آن علم محسوب می‌شود، بحثی است که باید در جای خود مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد، و بدان سبب که پرداختن تفصیلی به این بحث از موضوع نوشتار پیش رو خارج است از آن صرف نظر شده است.

آنچه در بحث حاضر اهمیت دارد این است که دلیل انباشتی، طریقی معرفتی موجه و معتبری برای اثبات نظریه کوبین باشد تا استدلال کوبین از این منظر با اشکال و نقدی مواجه نباشد؛ به عبارت دیگر، این برای کوبین مهم است که در حوزه مطالعاتی او، یعنی اثبات وابستگی وجود شناسانه اخلاق به خدا، دلیل انباشتی دلیلی معتبر باشد. به اعتقاد نگارندگان موضعی که کوبین در آن از دلیل انباشتی استفاده کرده است، جزء مباحثی است که بهره بردن از دلایل انباشتی، طریقی معتبر محسوب می‌شود. سخن در اینکه شرایط استفاده از دلیل انباشتی چیست؟ در چه موضعی می‌توان از آن بهره برد؟ و چرا بحث کوبین یکی از آن مواضع محسوب می‌شود؟ مجال بحث گسترده‌ای می‌طلبد که پرداختن به آن از حوصله نوشتار حاضر خارج است. کوتاه سخن آنکه در بحث حاضر اعتبار دلیل انباشتی برای اثبات نظریه کوبین پیش فرض گرفته خواهد شد؛ اما در ادامه اثبات خواهد شد که حتی با پذیرش اعتبار دلیل انباشتی باز هم نمی‌توان از نظریه کوبین به خوبی دفاع کرد.

۴-۲. اعم بودن دلیل کوبین از مدعایش

شاید قابل ضعیف‌ترین بخش استدلال کوبین عدم تطابق استدلال وی با ادعایش باشد. اگرچه از نظر نگارندگان دلیل

انباشتی یک مسیر معرفت‌شناختی معتبر و موجه برای اثبات مدعای کویین محسوب می‌شود؛ اما این بدان معنا نیست که هر دلیل انباشتی توانایی اثبات هر مدعایی را داشته باشد. یک استدلال‌گر زمانی سراغ دلیل انباشتی می‌رود که یک استدلال، به تنهایی، توانایی اثبات نتیجه‌ای را نداشته باشد؛ بلکه لحاظ آن در کنار دیگر شواهد سبب می‌شود که نتیجه اثبات گردد. این امر زمانی حاصل می‌شود که تمامی شواهد، اثبات مسئله‌ای واحد را دنبال کنند؛ اما هر یک به تنهایی توانایی حل آن مسئله را نداشته باشند. در چنین شرایطی، در کنار هم دیدن شواهد، می‌تواند این معضل را بر طرف کند و مسئله را به نحوی معتبر و موجه ثابت نماید؛ اما اگر هر یک از شواهد ظنی در صدد اثبات بُعدی از مسئله باشند، یا چیزی اعم یا اخص از مدعا را اثبات کنند، یا هر یک از شواهد چیزی را اثبات کنند و به دلیل اشتراک لفظی گمان شود که به دنبال حل مسئله واحدی هستند و ...، نمی‌توان حتی با تراکم آنها مدعا را اثبات شده برشمرد. به دیگر سخن، دلیل انباشتی به شرطی معتبر است که دیگر مغالطات منطقی در استدلال رخ نداده باشد.

کویین در ادعای خویش تأکید می‌کند که وابستگی اخلاق به خدا، وجودشناسانه است. تمرکز بر بُعد وجودشناسانه همان نقطه تاریک، در شواهد ارائه شده توسط وی است. در حقیقت کویین در استدلال‌هاش بر تبیین اینکه وابستگی اخلاق به خدا از سنخ وجودشناسانه است، اهمی نوریده است. با نگاهی دیگر به ارکان استدلال کویین می‌توان دریافت که در بسیاری از آنها تنها اصل وابستگی اخلاق به خدا مد نظر است؛ اما اینکه این وابستگی از نوع وجودشناسانه است یا از نوعی دیگر، نه از خود دلایل به وضوح قابل برداشت است و نه کویین توضیحی پیرامون آن داده است؛ به عبارت دیگر، استدلال کویین اعم از مدعایش است. این استدلال اصل وابستگی را اثبات می‌کند نه نوع آن را؛ در حالی که ادعای او مختص به نوعی خاص از وابستگی است. در حقیقت می‌توان نظریه کویین را پاسخ به دو پرسشی دانست که در طول هم هستند. پرسش اول این است که آیا اساساً می‌توان اخلاق را به نحوی به خدا وابسته دانست؟ اگر به این پرسش پاسخ مثبت داده شود، می‌توان بار دیگر سؤال کرد که این وابستگی از چه نوعی است؟ شواهدی که کویین اقامه نموده است تنها به پرسش اول پاسخ می‌دهند و نسبت به پرسش دوم ساکت هستند. این امر مانند آن است شخصی ادعا کند که فلان فوتبالیست حرفه‌ای است و شواهدی را بر اثبات کلام خود ارائه نماید که مجموعه آن شواهد تنها فوتبالیست بودن او را ثابت می‌کند و نسبت به حرفه‌ای بودن یا نبودن او ساکت هستند. این یک توقع کاملاً معقول است که از کویین انتظار برود تا شواهد خود را ناظر به ادعای خویش اقامه نماید و نه چیزی اعم از ادعایش.

کویین در پایه اول استدلال خویش به تأکید سنت مسیحی بر تطابق عمل با اراده الهی اشاره می‌کند؛ اما روشن نمی‌سازد که این تطابق در چه سطح و لایه‌ای مورد تأکید قرار گرفته است. این نکته کاملاً مبهم است که آیا تأکید سنت مسیحی به تطابق عمل با اراده الهی، به معنای وابستگی وجودشناسانه اخلاقی بودن آن عمل به اراده الهی است یا خیر؟ پر واضح است که احتمالات هم‌تراز دیگری نیز از تأکید سنت مسیحی بر تطابق عمل با اراده خدا، قابل برداشت است؛ مثلاً

ممکن است تأکید بر تطابق عمل با اراده الهی از آن روی باشد که دین مسیحیت در صدد جهت‌دهی به انگیزه‌های مسیحیان است و از این رو است سعی می‌کند که به‌طور دائم توجه به خدا و اراده او را مرکز توجهات اعمال مؤمنان قرار دهد. شبیه به چنین حالتی در سنت اسلامی نیز وجود دارد. برخی روایات این نکته را تأیید می‌کنند که عبادت دارای مراتب مختلفی است و عالی‌ترین مرتبه آن حالتی است که انسان عملی را تنها به دلیل محبت به خدا و بدین سبب که او که معشوق انسان است، انجام دهد و نه به‌خاطر جلب ثواب یا خوف از عقاب (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۳، ص ۲۱۶)؛ به دیگر سخن، انگیزه صدور فعل اخلاقی متفاوت است. در این بین برترین انگیزه آن است که انسان عملی را به‌خاطر خواست خدا و عشق و محبت به او انجام دهد. این بدان معنا نیست که دین اسلام یا دین مسیحیت به دلیل تأکید بر تطابق عمل با اراده الهی در صدد حمایت از وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا هستند؛ به عبارت دیگر، با در نظر گرفتن چنین احتمالی، شاهد اول استدلال کوبین در لایه وابستگی انگیزشی معنا خواهد شد، نه در لایه وابستگی وجودشناسانه. البته این احتمال هم وجود دارد که چنین تأکیدی در سنت‌های دینی به دلیل آن باشد که این ادیان از وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا حمایت می‌کنند؛ اما صرف تمسک به تأکید دینی بر تطابق عمل با اراده الهی نمی‌تواند شاهی بر وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا باشد؛ اگرچه شاهد خوبی است بر اصل وابستگی اخلاق به خدا و اینکه اخلاق در نهایت، از جهتی (حتی اگر مشخص نشود از چه جهتی) به خدا وابسته است.

کوبین در ادامه به اخلاق انجیل تکیه می‌کند و از آن روی که اساسی‌ترین عنصر اخلاق در انجیل (یعنی عشق) در قالب یک فرمان از سوی خدا ظهور پیدا می‌کند، ادعا می‌کند که اخلاق انجیل از وابستگی اخلاق به خدا حمایت می‌کند. این شاهد نیز در ارائه تصویری از وابستگی وجودشناسانه به مبهمی شاهد اول است. تمثّل اخلاق در قالب فرمان، به‌طور قطع، می‌تواند شاهی نیکو بر وابستگی اخلاق به خدا باشد؛ اما چگونه می‌توان آن را شاهی بر خصوص وابستگی وجودشناسانه دانست؟ به عبارت دیگر، این شاهد نیز به مانند شاهد اول به این پرسش که آیا اخلاق به خدا وابسته است؟ پاسخ مثبت می‌دهد، اما در برابر این پرسش که این وابستگی از چه نوعی است؟ کاملاً ساکت خواهد بود؛ چرا که این امکان وجود دارد که تمثّل عشق در قالب فرمان، به آن دلیل باشد که بدون امر الهی نیکو بودن بر انسان‌ها پوشیده می‌ماند و شناخته نمی‌شود. در این صورت امر کردن به عشق، در حقیقت طریقی برای شناساندن خوبی و الزام اخلاقی آن است. همچنین ممکن است که فرمان دادن به یک امر اخلاقی به دلیل آن باشد که برخی از انسان‌ها بدون وجود فرمان الهی و توابع آن (همچون ثواب و عقاب) انگیزه لازم را برای التزام به یک الزام اخلاقی ندارند. به دیگر سخن، این ابهام همچنان باقی است که فرمان به عشق، شاهی بر وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا است یا شاهی بر وابستگی معرفت‌شناسانه و انگیزشی و این هر سه به یک میزان امکان دارند. از این رو، این شاهد نیز ناظر به اصل وابستگی اخلاق به اراده خداست و نسبت به نوع آن ساکت است.

شاهد سوم کوبین نیز با مشکل دو شاهد پیشین روبروست. سومین پایه استدلال وی تمسک به تلقی مفسرین کتاب مقدس در مقام تفسیر امر به بی‌اخلاقی‌های گزارش شده در کتاب مقدس است. این احتمال اصلاً بعید نیست که تلقی مفسرین کتاب مقدس بر عدم وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا باشد و در عین حال اوامر الهی را در رقم زدن اختلافات اخلاقی مؤثر بدانند. اگر کسی اخلاق را از منظر معرفت‌شناسانه به خدا وابسته بداند این امر کاملاً برایش ممکن است. چنین شخصی می‌تواند ادعا کند که وقتی خداوند به انجام فعلی امر می‌کند، کاشف از آن است که آن فعل به‌طور حتم، خوب و الزامی و اگر از انجامش نهی کند، نشان‌دهنده آن است که آن فعل بد و ترکش الزامی بوده است. حتی اگر کسی وابستگی وجودشناسانه و معرفت‌شناسانه اخلاق به خدا را انکار کند، باز هم می‌تواند امر الهی را سبب رقم زدن تفاوت‌های اخلاقی بدانند. زمانی که متفکری دلایل دینی را منبعی معتبر بداند، شناخت‌های حاصل شده از این منابع برای او موجه و معتبر خواهند بود. در این صورت، اگر شهودات وی فعلی را خلاف اخلاق بداند و از سویی خدایی که به خلاف اخلاق فرمان نمی‌دهد، به همان فعل فرمان دهد، وی خویش را در معضلی معرفت‌شناسانه خواهد یافت. در حقیقت در این حالت تعارضی بین معرفت‌های معتبر وی شکل می‌گیرد که وی باید آن را حل نماید. اکنون سخن در کیفیت حل این تعارض نیست؛ اما اگر اندیشمندی در مسیر حل این تعارض به تقدم معرفتی دینی بر دیگر منبع معرفتی‌اش برسد، طبیعتاً امر الهی را منشأ تفاوت‌های اخلاقی خواهد شمرد. این بدان معناست که شاهد سوم کوبین هم‌نظارتی روشن بر گونه وجودشناسانه وابستگی اخلاق به خدا ندارد.

پایه چهارم استدلال کوبین اما متفاوت است و می‌تواند شهادتی بر وابستگی وجودشناسانه اخلاق به خدا باشد. حاکمیت مطلق خدا ناظر به سیطره وجودی او بر تمامی عالم هستی است و اگر محکی قضایای اخلاقی بخشی از این عالم هستی تلقی گردد، سیطره مطلق خدا اقتضای آن را دارد که با اراده و خواست الهی این واقعیت‌ها تغییر کنند. بنابراین، در پرونده تجمیعی کوبین تنها این شاهد با مدعایش تطابق دارد.

حاصل آنکه استدلال کوبین از چهار پایه تشکیل شده است و زمانی می‌توان آن را به عنوان یک دلیل انباشتی پذیرفت که تمامی آنها ناظر به مدعای وی باشند. این در حالی است که به غیر از پایه چهارم، دیگر شواهد بیان شده در استدلال، اعم از مدعای وی هستند؛ یعنی ناظر به اصل وابستگی اخلاق به خدا بوده و نسبت به نوع این وابستگی ساکت هستند.

۵. نتیجه‌گیری

اراده‌گرایی الهیاتی از نگاه کوبین با تفکیک حوزه ارزشی اخلاق از حوزه وظیفه‌ای آن آغاز می‌شود. در نظریه کوبین وظایف اخلاقی از منظر وجودشناسانه وابسته به اراده الهی هستند و ارزش‌های اخلاقی وابسته به ذات خوب خدا. وی با محدود کردن مدعای خود به سنت مسیحی از چهار شاهد در فضای مسیحی بهره می‌برد. تمرکز بر ماهیت «اعمال عبادی» مسیحیان و تأکیدی که بر تطابق آن اعمال با اراده خدا وجود دارد اولین شهادتی است که کوبین از آن بهره

می‌برد. شاهد دوم «عشق» است که به عنوان اساسی‌ترین رکن اخلاق، در قالب فرمان خدا در انجیل تمثیل پیدا می‌کند. کوین سومین شاهد خود را از نگاه مفسران کتاب مقدس به بی‌اخلاقی‌های گزارش شده در این کتاب، برداشت می‌کند. از نگاه این مفسران، این اوامر و نواهی خدا هستند که وضعیت درست یا نادرست اخلاقی را در واقعه‌های مختلف تعیین می‌کنند. شاهد چهارم کوین نیز آموزه حاکمیت مطلق خدا در سنت مسیحی است که شامل واقعیت‌های اخلاقی هم می‌شود. کوین معتقد است که اگرچه هر یک از این چهار شاهد به تنهایی توان اثبات مدعای وی را ندارند، اما در کنار هم قرار دادن آنها می‌تواند در قالب یک استدلال انباشتی، مدعای وی را به نیکی اثبات نماید.

در این مقاله نشان داده شد که حتی با پیش‌فرض گرفتن اعتبار دلیل انباشتی، باز هم دلیل کوین توان اثبات مدعای وی را ندارد. گفته شد که مدعای کوین را می‌توان از منظر تحلیلی پاسخ به دو پرسش دانست: سؤال اول این که آیا می‌توان ادعا کرد که از منظر دین مسیحیت، اساساً اخلاق به خدا وابسته است؟ پاسخ کوین به این پرسش مثبت است. پس از پاسخ مثبت به این پرسش می‌توان دوباره سؤال کرد که این وابستگی از چه نوعی است؟ در مقام پاسخ به این پرسش کوین ادعا می‌کند که این وابستگی، وابستگی وجود شناسانه است؛ در حالی که دلیل انباشتی وی تنها توان اثبات پاسخ اول را دارد. به دیگر سخن، به غیر از شاهد چهارم کوین که از نوع خاص وابستگی وجود شناسانه حمایت می‌کند، بقیه شواهد او چند وجهی و چند احتمالی هستند و اگر چه می‌توان آنها را شواهد خوبی بر اصل وابستگی اخلاق به خدا به شمار آورد، اما نمی‌توان نوع این وابستگی را از این شواهد برداشت کرد. به تعبیر منطقی می‌توان ادعا کرد که دلیل کوین اعم از مدعایش است.

فهرست منابع

- پترسون، مایکل؛ هاسکر، ویلیام؛ رایسنباخ، بروس؛ بازینجر، دیوید. (۱۳۸۳ش). *عقل و اعتقاد دینی*. ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی. تهران: انتشارات طرح نو، چاپ چهارم.
- پورووسی، مژگان؛ اسکندری، حمیدرضا. (۱۳۹۸ش). «بررسی نظریه امر الهی از دیدگاه ویلیام جی. وینرایت». *فلسفه دین*، دوره ۱۶، بهار.
- خطیبی، مهدی. (۱۳۹۸ش). «اعتبار سنجی تراکم ظنون در فرایند استنباط». *فصلنامه علمی پژوهشی جستارهای فقهی اصولی*، دوره ۱۶، پاییز.
- خویی، سید ابوالقاسم. (۱۴۲۲ق). *مصباح الأصول*. قم: انتشارات موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، چاپ اول.
- خویی، سید ابوالقاسم. (بی تا). *مصباح الفقاهة (المکاسب)*. نرم افزار جامع فقه اهل البيت عليهم السلام.
- روحانی، سید محمد. (۱۴۱۳ق). *منتقى الأصول*. تقریرات حکیم، عبدالصاحب. قم: انتشارات دفتر آیت الله سید محمد حسینی روحانی، چاپ اول.
- سوئین برن، ریچارد. (۱۳۹۷ش). *وجود خدا*. ترجمه محمدجواد اصغری. قم: انتشارات لوگوس، چاپ اول.
- صدر، سید محمدباقر. (۱۴۲۴ق). *الأسس المنطقية للإستقراء*. قم: انتشارات مرکز الأبحاث و الدراسات التخصصية للشهيد الصدر، چاپ اول.
- صدر، سید محمدباقر. (۱۴۱۷ق). *بحوث في علم الأصول*. تقریرات عبد الساتر، حسن. بیروت: انتشارات الدار الإسلامية، چاپ اول.
- صدر، سید محمدباقر. (۱۴۳۵ق). *دروس في علم الأصول*، قم: انتشارات مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ نهم.
- فناپی، ابوالقاسم. (۱۳۹۵ش). *دین در ترازوی اخلاق*. تهران: انتشارات صراط، چاپ چهارم.
- قربانی، امیر. (۱۳۹۱ش). «اخلاق مبتنی بر دین: گزارش و بررسی نظریه اخلاقی فیلیپ کویین». *پژوهش های اخلاقی*، سال دوم، شماره سوم.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق). *الکافی*، قم: انتشارات دار الحدیث، چاپ اول.
- لاهیجی، عبدالرزاق. (۱۳۷۲ش). *گوهر مراد*. تصحیح و مقدمه زین العابدین قربانی. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۴۰۵ق). *تعلیقه علی النهایه*، قم: انتشارات مؤسسه در راه حق، چاپ اول.
- Adams, Robert M. (1999). *Finite and Infinite Goods: A Framework for Ethics*, Oxford University Press.

- Alston, William P. (1990). "Some Suggestions for Divine Command Theorists." In: *Christian Theism and the Problems of Philosophy*, Michael D. Beaty (ed.), 303–326. Notre Dame, Ind.: University of Notre Dame Press.
- Aquinas, Thomas. (n.d.). *Summa Theologiae*. Translated by Fathers of the English Dominican Province. Available at: <http://www.Microbookstudio.com>.
- Flew, Antony. (1966). *God and Philosophy*, London, Hutchinson.
- Hooker, Brad. (2001), "Cudworth and Quinn" in: *Analysis*, Volume: 61.
- Idziak, Janine M. "Divine Command Ethics." In: *A Companion to Philosophy of Religion*. Philip L. Quinn and Charles Taliaferro (ed.). (2010) Oxford: Blackwell.
- Kant, Immanuel. (1964). *Groundwork of the Metaphysic of Morals*. Trans. by H.J. Paton, New York: Harper & Row.
- Mitchell, Basil. (1978). *The Justification of Religious Belief*. London and Basingstoke: The Macmillan Press LTD.
- Mouw, Richard J. (1990). *The God Who Commands*. Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Plato. (1997). *Complete Works*. John M. Cooper (ed.). Indianapolis, Cambridge: Hackett Publishing Company.
- Quinn, Philip. L. (2006). *Theological Voluntarism*, in: *The Oxford Handbook of Ethical Theory*. David Copp (ed.). New York: Oxford University Press.
- Ron J, Bigalke Jr. (2011). *Apologetics Cumulative Case*, in: *The Encyclopedia of Christian Civilization*. First Edition. George Thomas Kurian (ed.). Blackwell Publishing Ltd.
- Silber, John R. (2002). *The Copernican Revolution in Ethics*, in: *Critical Assessment*. Ruth F. Chadwich. USA: Routledge.
- Wainwright, William J. (2005). *Religion and Morality*. Ashgate Press.
- Wierenga, Edward R. (1989). *The Nature of God: An Inquiry into Divine Attributes*. Ithaca, N.Y: Cornell University Press.